

سفرنامه

روستای چهار فصل در همسایگی مشهد

عارفه کیهانی | خبرنگار افتخاری جوانه

مقصد: روستای گردشگری دهبار
موقعیت: ۱۴ کیلومتری شهرستان طر قبه
مدت زمان رسیدن به مقصد: ۵۰ دقیقه

از قدیم گفته‌اند بهار زیباترین فصل هاست، تابستان فصل میوه چینی، پاییز فصل شعر و اندوه و زمستان عروس سفیدپوش طبیعت اما تا حالا جایی را دیده‌اید که هر چهار فصل سرسبز باشد و رودخانه‌های آن همیشه پاسخ چشم‌های منتظران خود را با آب زلال و گوارا بدهد؟ هنگامی که به دهبار سفر کردم، گمان می‌کردم طبیعتی مانند دیگر جنگل‌های ایران داشته باشد اما طبیعت پیچ در پیچ آن با منظره روستا و رودخانه‌ای که گردشگران در آن پیاده‌روی می‌کردند، تصویری جالب و به یادماندنی برآیم رقم زد. از هر گوشه و کنار جنگل راه‌های باریکی به رودخانه منتهی می‌شد که خانواده‌ها و به ویژه کودکان در آن مشغول شادمانی بودند. صدای پرندوها و جریان آب رودخانه آرامشی به انسان هدیه می‌داد که در این روزهای سخت کمتر آن را در نزدیکی خود می‌یابیم. اگر شما هم به ماجراجویی در طبیعت و دیدن جنگل‌های تودرتو علاقه‌مند هستید، بعد از گذشتن از دوره اوج کرونا، سرزندن به این روستای چهار فصل زیبا را در برنامه‌های گردش‌تان بگنجانید. راستی یادتان باشد کیسه‌های پلاستیکی و بقیه زباله‌های‌تان را در طبیعت جا نگذارید.



دورهمی

آینده‌ای که در نوجوانی رقم می‌خورد

گفت و گو با چند نوجوان درباره آینده شغلی و عوامل موثر بر آن

امیرمحمد ملک‌زادگان | خبرنگار افتخاری جوانه



«می‌خواهید در آینده چه کاره شوید؟» پای ثابت زنگ‌های انشا و نگارش مدرسه است – البته تازمانی که مدرسه بود، حالا که به لطف کرونا تمام زنگ‌ها مجازی است – و همه ما از زمانی که متوجه شدیم انشا چیست و «این بود انشای من» را کی باید

خانواده و سیستم آموزشی

ملیکا پنیهن ۱۷ ساله
ملیکا که به رشته روان‌شناسی علاقه دارد، معتقد است خانواده و سیستم آموزشی مهم‌ترین تأثیر را بر تصمیم‌ما نوجوانان برای انتخاب شغل دارند: «خانواده تأثیرگذارترین عامل است؛ حمایت یا مانع‌تراشی خانواده باعث می‌شود مسیر آینده و حتی علاقه نوجوان تغییر کند. به نظر من اگر حمایت خانواده را همراه‌مان داریم، باید تمام توان و سختکوشی را برای رسیدن به علاقه‌مان به کار بگیریم و اگر این حمایت وجود ندارد باید هر طور که می‌شود، با تحمل کردن سختی‌ها به سوی هدف حرکت کنیم. اما این همه مسئله نیست. در آینده شغلی‌ما نوجوانان، کنکور مهم‌ترین نقش را بازی می‌کند که بیشتر اوقات هم سو با علاقه نوجوان نیست.»

شناخت درست ارزش‌ها و باورها

محمدرضا یزدانی ۱۷ ساله
به نظر محمدرضا علاوه بر علاقه، ارزش‌های مالی و کارآمد بودن بر انتخاب شغل آینده تأثیر زیادی دارد: «هر فردی برای این که بتواند بهترین تصمیم را برای آینده شغلی خود بگیرد باید اول از همه ارزش‌ها و باورهای خودش را بشناسد و فرق این دورا مشخص کند تا در آینده، شغلی که دارد باعث رنج او نشود. به نظر من

پیشنهاد

سیاه تیغ

نویسنده: کوین سندن مترجم: مشهود غفارکنی ناشر: پرتقال

اشکان محمودی | خبرنگار افتخاری جوانه



داستان این کتاب در کارگاه استاد «بندیک سیاه‌تیغ» آغاز می‌شود؛ کارگاهی که پر است از محتویات شیمیایی و داروهای عجیب و غریب. «کریستوفر»، کارآموز بندیک، پسری کنجکاو و باهوش است که با استادش به ساخت و تلیفیک داروها و معجون‌های مختلف می‌پردازد تا سلاح‌های جدیدی بسازند. همه چیز خوب پیش می‌رود تا این که خبر ناپدید شدن مر موز داروسازها در شهر می‌پیچد. حالا کریستوفر مجبور است برای برگرداندن اوضاع به حالت سابق از همه هوش و تجربیاتش استفاده کند زیرا اگر استاد بندیک را پیدا نکند باید به زندگی خسته‌کننده‌اش در تیم خانه برگردد، پس او به همراه دوستش «تام» با به این ماجراجویی می‌گذارد. کتاب «سیاه‌تیغ» پر است از قفل‌ها و راه‌هایی پی‌درپی که مخاطب را صفحه به صفحه به دنبال خود می‌کشاند. همچنین معماها و اسرار ی که رمزگشایی‌شان به کمک شیمی حاصل می‌شود، «سیاه‌تیغ» را برای دوستداران این علم جذاب‌تر می‌کند. دلایل و استدلال‌های کریستوفر برای قانع کردن افراد پیرامونش و فهمیدن علت در دیده شدن داروسازها، جایی است که ذهن خواننده را قلقلک می‌دهد تا راه حل‌های فرضی دیگری برای حل مسئله پیش‌رو در ذهنش شکل بگیرد. فضای راژآلود و حقه‌های زیرکانه‌ای که تا صفحات پایانی کتاب بر مانمی‌شوند، بیش از هر چیز این کتاب را برای دوستداران ژانر ماجراجویی و معمایی خواندنی می‌کند.



کاری



بدون شرح

یادداشت طنز

در جست‌وجوی نیمه پر لیوان!



نادیا غفوری | خبرنگار افتخاری جوانه

من امروز می‌خواهم درس زندگی و مهارت دیدن نیمه پر لیوان را به‌تان آموزش بدهم. مثلاً این که درست است این روزهای تابستان از تفریح و سفر و گردش خبری نیست اما حداقل در کانون گرم خانواده‌های‌مان هستیم که عشق و محبت در آن موج‌مکزیکی می‌زند و البته ویروس کرونا! این ویروس منحوس کاری کرده است که از توی‌هال تا آشپزخانه هم بخواهی بروی، یک شیشه محلول الکلی (که ساخته دست‌آقای رازی، عطار کنار خانه‌مان است) تمام می‌کنی یا مثلاً وقتی از جلوی تلویزیون خالی از برنامه بلند می‌شوی و در یخچال را باز می‌کنی که شاید چیزی برای خوردن گیر بیآوری، نیم ساعت یخچال بدبخت خالی‌تر از تلویزیون رانگاه می‌کنی و دست از یادراتر برمی‌گدی. ای بابا، چرا این طوری شد؟ قرار بود نیمه پر لیوان را ببینیم. آها! برنامه «شاد» را داشت یادم می‌رفت. بله نکته مثبت این‌جا بود که در این روزهای کرونایی با این برنامه می‌توانستیم به درس و تحصیل ادامه بدهیم ولی آن قدر به صفحه گوشی و تبلت نگاه کردیم که حالا چشم‌های‌مان آلیالو – گیلان سه‌کنه، پپاز – شلغم می‌بیند. اما خب شاد به رغم بدی‌های‌ش داشت، خوبی‌های اندکی هم داشت. مثلاً امتحانات مجازی شد و ما هم که همه بچه در س‌خوان، موقع امتحان کل درس‌ها را ز روی کتاب رونویس می‌کردیم و هیچ یادنگرقتیم. ای بابا، نشد نقاط مثبت را ببینیم. من دیگر بروم. پر حرفی نمی‌کنم، خودتان بروید یک طوری نیمه پر لیوان را پیدا کنید و ببینید.

جدول



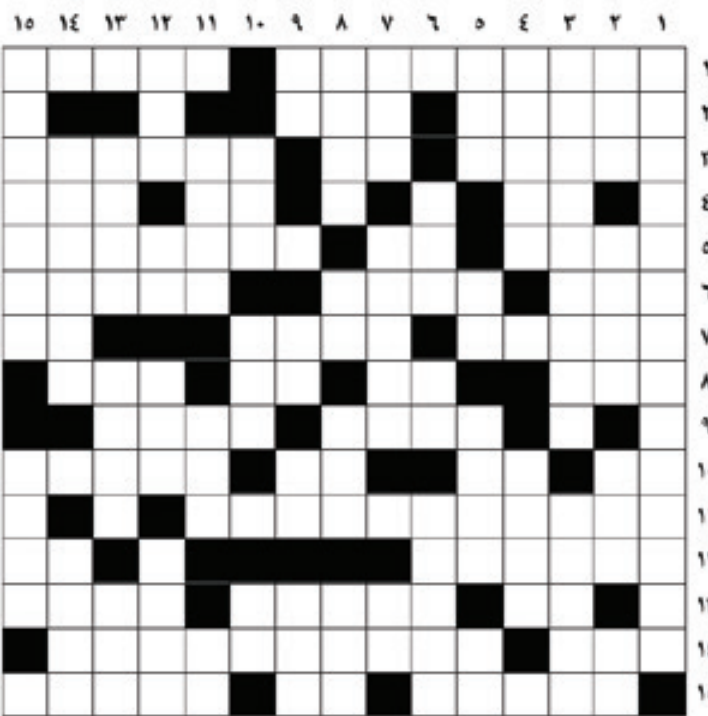
مه‌دییار تاجیک | خبرنگار افتخاری جوانه

افقی

۱) گذراندن زندگی – هدایت. ۲) مخفی سخن گفتن – معرب مشک. ۳) پنهانکاری – از شهرهای استان تهران – اسباب‌خانه. ۴) خوب نیست – متضاد سفت – آداب. ۵) نوعی صبحانه – کلمه افسوس – فوتبالیست اهل گینه در تیم لیورپول. ۶) بازودرو – استخوان پهلو – تذکر. ۷) حایل میان دو چیز – از آلیاژهای مس – سخن صریح. ۸) امیدواری – خودم – قمر برجیس – از اعداد تکرر قمری. ۹) بی‌دردسر – میوه درخت سدر. ۱۰) بزرگ‌ترین شهر ایتالیا – ضمیر دوم شخص مفرد – مادر عربی – نترس. ۱۱) نخستین رئیس‌جمهور آفریقای جنوبی. ۱۲) باشگاه فوتبال مشهور در لندن – بله روسی. ۱۳) «اما» ی دم‌بریده – استمرار – کسی که ابزار شغلش چرم و پوست است – خوردنی. ۱۴) خوردنی پس از غذا – از بازیگران مرد سینما و تلویزیون. ۱۵) برق صنعتی – حیوانی با شاخ تیز – هنرپیشه‌ای که در فیلم‌های خنده‌دار بازی می‌کند

عمودی

۱) بازیکن فوتبال اهل بریتانیا. ۲) مجانی – مرسوم – ترش و شیرین – مکمل سالاد. ۳) مجری برنامه «خندوانه» – در آسمان شب دیده می‌شود. ۴) پز – پندار. ۵) گرو – مروراید – حمام بخار – پسوند شباهت. ۶) روح انسانی – ضمیر اول شخص جمع – منتخب. ۷) زمان زندگی – پوششی برای سر – نفس کشیدن. ۸) در بند – همه – کلمه‌ای که برای آگاه کردن به کار می‌رود – نزاکت. ۹) تردید – محصول مرداب – باب روز – مالیدن و زیرورو کردن خمیر. ۱۰) چوب خشک – لطیفه – مغز. ۱۱) شهری در فرانسه – خبر – کش وارونه. ۱۲) قسمتی از پا – دوم شخص مفرد از امر حاضر از «کشیدن» – جواب «های» – رئیس‌جمهور عراق در سال‌های ۱۹۷۹ تا ۲۰۰۳. ۱۳) پیرو – جاق – معادل فارسی «پاراگراف». ۱۴) سیستم روشن‌کننده خودرو – برادر مادر. ۱۵) کشوری در شمال اروپا – پرند خ‌بر چین



رفقا سلام!
فهمیه‌فرهادی | خبرنگار افتخاری جوانه



من فهمیه‌فرهادی هستم، خبرنگار افتخاری جوانه و این‌جا برای همسن و سال‌های خودم یعنی رفقای افتخاری جوانه و این‌جا برای یادگرفتم همیشه به دنبال خبرهای واقعی و مطالب نوجوون می‌نویسم. من یادگرفتم همیشه به دنبال خبرهای واقعی و مطالب جالب و شنیدنی بگردم و در دنیایی که به‌سختی می‌تسه اطلاعات درست رو از نادرست تشخیص داد، برای نوشتن، از منابع معتبر و کتاب‌ها کمک بگیرم. من دوست دارم این‌جا بیشتر از دغدغه‌های نوجوونا بنویسم و بخونم. شما چه مطالبی رو ترجیح می‌دین؟ راستی، امروز به مناسبت هفدهم مرداد یعنی روز خبرنگار، همه مطالب جوانه رو ما نوجوون ها نوشتیم.

علاقه و امتیازات حرفه‌ای



سجاد قربانی ۱۷ ساله
سجاد برای تصمیم‌گیری درباره شغل آینده‌اش، علاقه را در اولویت قرار می‌دهد و بعد از آن درآمد را در نظر می‌گیرد: «متأسفانه هم‌اکنون شاهد آن هستیم که صرفاً به دلیل درآمد، خیلی‌ها به‌سوی مشاغل و رشته‌هایی می‌روند که نه علاقه‌ای به آن دارند و نه شناختی. بحث درآمد و بازار کار قطعاً یکی از عوامل مهم در تصمیم‌گیری شغلی است اما برای من داشتن شغلی که به آن علاقه داشته باشم مهم‌تر از درآمد است. درواقع برای من امکانات، زیرساخت‌ها و امتیازهای یک شغل در انتخابم حائز اهمیت است اما در جامعه به این موضوع بها داده نمی‌شود. بعضی از مشاوران تحصیلی به‌جای آن که استعداد و توانایی‌های دانش‌آموزان را در راهنمایی‌های تحصیلی در نظر بگیرند، برای کسب شهرت بیشتر خودشان دانش‌آموزان را به‌سوی مشاغل به اصطلاح تاب‌هدایت می‌کنند؛ درحالی‌که نوجوان علاقه‌ای به آن ندارد.»

داستان

ماجرای پروانه

عاطفه اکبری | خبرنگار افتخاری جوانه



از هیجان روی پاهایش بند نبود. خوشحالی در چشم‌هایش موج می‌زد. هر چند دقیقه یک‌بار مادرش را بانگرانی صدا می‌زد: «امان تولد تموم شد دیگه، زود بیا» و مادرش هم با آرامش و متانت همیشگی جوابش را می‌داد. بعد از چند دقیقه مادرش گفت «آماده‌ای؟ چیزی یادت نرفته؟» و پروانه مثل موشکی از جایش کند شد و داد زد: «نه، یعنی بله. بریم، بریم». پروانه تمام راه تا ایستگاه اتوبوس ذهنش مشغول این فکر بود که اولین هدیه تولدی که می‌خواهد با پول توجیبی خودش برای کسی بخرد، باید چه باشد؟ یک شاخه گل؟ یا نه، یک عروسک.

در همین فکر‌ها بود که اتوبوس رسید و سوار شدند. وقتی روی صندلی نشست، دیگر حواسش پیش کادو خریدن نبود. نگاه‌های خیره مردم‌رویش سنگینی می‌کرد. باز فکر‌های بد دوره‌اش کردند: «چرامن؟ چرامن باید بیماری پوستی داشته باشم و همیشه با ماسک عروسکی صورتمو بپوشونم؟ چی؟ ماسک؟ مگه من ماسک نزدم پس چرا مردم زل‌زدن به صورتم؟» باورش نمی‌شد. با ترس دستی به صورتش کشید. نه، ماسک سر جایش نبود! سرش را میان چادر خوش‌عطر مادرش پنهان کرد اما بعد از چند دقیقه احساس خفگی بهش دست داد. تصمیم گرفت دست‌هایش را سرپوشش کند. سرش را از میان چادر مادر بیرون آورد. کمی بین انگشتانش فاصله انداخت تا دوروش را ببیند، آن‌وقت نگاهش خیره ماند روی صورت دختری که روبه‌رویش نشسته بود. چقدر شبیه او بود، با همان لکه‌های پوستی و بدون ماسک. راه رفتن در خیابان بدون ماسک برای پروانه مثل رویا بود و آن دختر داشت رویای او را زندگی می‌کرد. پروانه پیش خودش گفت: «اگه اون تونسته، چرامن نتونم؟» دست‌هایش را از روی صورتش برداشت. از شیشه اتوبوس دید که به اسباب‌بازی فروشی رسیده‌اند. عروسکی را که خیلی دوست داشت، انتخاب کرد و وقتی از فروشگاه بیرون آمد، دختر دیگری شده بود؛ یک پروانه آزاد!